



بررسی تطبیقی
مبانی اندیشه سلفیه و شیعه امامیه

شناخت اجمالی «سلفیه» و «امامیه»

علی الله‌بداشتی

مقدمه

سلفیه و امامیه دو جریان مهم فکری در جهان امروز در عالم اسلام هستند. اما متأسفانه به علت تبلیغات سوء دشمنان اسلام، این دو جریان فکری نسبت به هم شناخت درستی ندارند و هر گروه به ویژه سلفی‌ها مخالفان‌شان را خارج از اسلام و توحید می‌دانند. ما در این سلسله مقالات برآنیم که ضمن معرفی اجمالی این دو گروه مبانی فکری آنان در معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و معناشناسی را به بحث بگذاریم تا ریشه‌های اختلاف آنان در آرای اعتقادی آشکار گردد. امید است این فهم درست موجب موضع‌گیری‌های درستی میان مسلمانان گردد و به وحدت جهان اسلام یاری نماید.

میقات

۱۵۲



الف : شناخت اجمالی سلفیه (وهابیه)

سلفی‌گری دارای مفهومی است که شامل چندین جریان اعتقادی و سیاسی است و وهابیت یکی از مصادیق آن است. از این رو، لازم است برای شناخت سلفیه، مروری به معنا و مفهوم آن، تاریخچه پیدایش و نیز رهبران فکری این جریان داشته باشیم:

۱. معنائشناسی سلفیه

برای درک دقیق و درست مفهوم سلفیه، شایسته است ابتدا معنای آن را از نگاه اهل لغت و اصطلاح متفکران ملل و نحل به بررسی بگذاریم:

۱-۱: سلفیه در لغت

«سلفیه»، از ریشه «سلف» به معنای گذشتگان یک فرد یا یک قوم است که پیش از این میزیستند و اکنون از دنیا رفته‌اند. جوهری آن را به معنای پدران گذشته^۱ و برخی آن را به معنای همه پدران و اقربای یک فرد می‌دانند که از نظر زمانی یا فضیلت بر او مقدم هستند.^۲

۲-۱: سلفیه در اصطلاح

نام فرقه‌ای است که پیروان و ناقدان آن، هر کدام به گونه‌ای تعریفش می‌کنند و در باره‌اش نگاهی متفاوت دارند؛ از نگاه پیروانش، سلفیه در اندیشه و عمل تبعیت از سلف صالح می‌کنند، اما در مصداق سلف صالح، دیدگاهشان یکسان نیست.

برخی، مانند محمد ابراهیم شقره از محققان سلفی معاصر، مصداق آن را پیشینیان از امت پیامبر میدانند که عبارت‌اند از: صحابه، تابعین و اتباع تابعین و امامان چهارگانه اهل سنت که همان سه نسل نخستین مسلمانان هستند و ایشان در عقیده و اخلاق و آداب و احکام، پیرو سیره نبوی و خلفای راشدین بودند.^۳ و برخی مانند محمد عبدالرحمان المغراوی به استناد شیخ محمود خفاجی، از علمای سلفیه می‌نویسد:

محدودیت زمانی سه نسل اول اسلام به تنهایی برای معرفی سلف صالح کافی نیست مگر آنکه آنان کسانی باشند که اندیشه‌شان بر اساس کتاب و سنت باشد. پس کسانی که در اندیشه مخالف کتاب و



سنت‌اند، اگرچه در بین صحابه، تابعین و اتباع تابعین زیسته باشند، نمی‌توانند مصداق سلف صالح باشند.^۴ علی‌حسین جابری، از محققان معاصر جهان عرب نیز در مفهوم سلفیه، پیروی از کتاب و سنت را مبنا قرار می‌دهد و این پیروی را، هم در مسائل نظری و هم در احکام فقهی شرط می‌داند.^۵

برخی دیگر از محققان سلفی؛ مانند عمر عبدالمنعم سلیم، مصداق سلف صالح را توسعه داده و اصحاب حدیث و مدافعان و پیروان سنت در هر زمان را از مصادیق آن می‌داند.^۶

برخی مانند مصطفی حلمی^۷ از محققان سلفی مصر، «سلفیه در معنای عام» را اسم علم برای کسانی می‌داند که در اعتقادات و احکام فقهی، پیرو سلف صالح و تابعین از سه نسل اول اسلام و پیشوایان امت بعد از آنها؛ مانند امامان چهارگانه اهل سنت [مالک، ابوحنیفه، شافعی، احمد بن حنبل] و سفیان ثوری، بخاری، مسلم و سایر اصحاب سنن هستند و همچنین از علمایی تبعیت می‌کنند که ملزم به روش مسلمانان اولیه هستند، گرچه فاصله زمانی با آنان دارند؛ مانند ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب...

و «سلفیه در معنای خاص» را اقتدا به پیامبر خدا می‌داند؛ یعنی کسی که سیره نبوی، در جغرافیای فکری و زندگی روزانه‌اش حضور فعال دارد.^۸

نتیجه اینکه: سلفیه، از دیدگاه محققان سلفی، نوعی بازگشت به اسلام اولیه و روش فکری مسلمانان نخستین و پیشوایان اهل سنت و به معنای خاص آن؛ یعنی علمای اهل حدیث است؛ چنان که مصطفی حلمی در مقایسه ابن تیمیه پیشوای سلفیه و ابوالحسن اشعری پیشوای اشاعره می‌نویسد: «اگرچه هر دو از علمای مسلمین [علمای اهل حدیث] اثر پذیرفته‌اند، اما ابوالحسن ابتدا در فضای فکری معتزلی ریشه گرفت و سپس به مذهب احمد بن حنبل گرایید، البته ابن تیمیه علاوه بر ادله کتاب و سنت، از ابتدا به روش گذشتگان از صحابه و تابعین تمسک جست.»^۹ پس سلفی کسی است که خود را پیرو کتاب و سنت و علمای مذهب اهل حدیث و احیاگران این مذهب، مانند ابن تیمیه و پیروان او می‌داند.

تعریف سلفیه از دیدگاه ناقدان:

ناقدان از چند زاویه سلفیه را مورد توجه قرار داده‌اند؛ گاه از جهت نوظهور بودن آن و گاه از جهت جمود بر آرای گذشتگان و در مواردی از جهت انحصارطلبی.

رمضان البوطی، سلفی بودن به معنای پایبندی به سنت حضرت رسول ﷺ و شیوه سه نسل اول اسلام؛ یعنی صحابه، تابعین و تابع تابعین را می‌پذیرد اما به عنوان مذهبی نوظهور و انحصارگرا که تنها خود را نماینده اهل سنت بدانند و سایر مذاهب را اهل بدعت بشمارند، نمی‌پذیرد. چنانکه می‌نویسد:



«اگر مقصود از سلفیه همان چیزی باشد که واژه اهل سنت و جماعت بر آن دلالت دارد، برای جماعت مسلمانان (اهل سنت) نامی جز آنچه سلف بر آن اجماع کرده‌اند گذاشته و بدین ترتیب بدعتی به میان آورده است... و اگر مقصود از سلفیه چیزی در مقابل اهل سنت و جماعت باشد در این صورت نیز بدعت خواهد بود.»^{۱۰}

وی در ادامه در تعریف سلفی می‌نویسد:

«امروزه از دیدگاه صاحبان این بدعت، سلفی کسی است که به فهرستی از آرای اجتهادی معین؛ خواه در زمینه عقیدتی و خواه در زمینه فقهی، پای‌بند باشد و از آن دفاع کند و هرکه از این دایره بیرون باشد نابخرد و بدعت‌گذار بخواند.»^{۱۱}

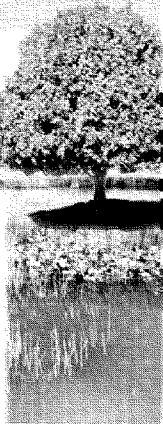
وی در پایان بررسی خود، سلفیه را اینگونه وصف می‌کند که:

«مذهبی تازه اختراع شده در اسلام است و بنیان آن، مجموعه‌ای از آرای اجتهادی در زمینه‌های عقیدتی و احکام عملی است که صاحبان این مذهب آنها را بر اساس خواست و به اقتضای طبع و تمایلات خویش از مجموعه بسیار گسترده و گوناگون آرای اجتهادی که از سوی بسیاری از عالمان سلف و برگزیدگان اهل سنت و جماعت ابراز داشته شده است گرد آورده‌اند و آنگاه اعلام کرده‌اند: این تنها چیزی است که می‌تواند همه افراد «فرقه ناصیه» را که در پرتو کتاب و سنت پیش می‌روند، در خود جای دهد و هرکه از این دایره بیرون رود و آرای اجتهادی دیگری برگزیند بدعت‌گذار و گمراه است.»^{۱۲}

سامر اسلامبولی، از محققان سوری نیز از ناقدان تفکر سلفی است. وی معتقد است بسیاری از مردم می‌پندارند که راه و رسم اندیشیدن در مسائل فکری، فرهنگی و زندگی را باید از میراث فرهنگی گذشتگان و تطبیق آن بر زمان حاضر، بدون توجه به عامل تغییر زمان و مکان اخذ نمود و عیناً بر زمان حال و آینده منطبق کرد!^{۱۳}

وی در ادامه می‌نویسد: سلفی‌ها فهم کتاب و سنت را مقید به فهم صحابه کرده و مبتلا به جمود عقلی شده‌اند؛ به گونه‌ای که اگر با هر یک از اینها گفتگو کنی دائماً به زبان ابن تیمیه سخن می‌گویند و پیوسته از اقوال گذشتگان نقل می‌کنند... و می‌گویند: نقل اساس هر فکر و اندیشه‌ای است و عقل چیزی جز تابع و خادم نقل نیست.^{۱۴}

خلاصه اینکه: از دیدگاه ایشان، سلفیه کسانی هستند که ایمان و اعتقادشان را از صحابه می‌گیرند و قول



و فعل صحابه را برای اندیشه و عملشان حجت می‌دانند.^{۱۵}

سید محمد کثیری، دیگر منتقد سلفیه هم از قول اندیشمند مصری شیخ محمد ابوزهره می‌نویسد:

«مقصود از سلف، کسانی هستند که در قرن چهارم هجری ظهور کردند و اینها برخی پیروان فرقه حنبلی بودند که می‌پنداشتند تمام آرایشان از احمد بن حنبل اخذ شده است و او را احیا کننده عقیده سلف می‌دانند. آنها با کسانی که افکارشان منطبق بر آرایشان نباشد مبارزه می‌کنند. سپس سلفیه در قرن هفتم هجری توسط ابن تیمیه تجدید حیات کرده و در دعوت به سوی آن پافشاری می‌کردند... مجدداً این آراء در جزیره العرب در قرن دوازدهم به دست محمد بن عبدالوهاب زنده شد که پیوسته وهابی‌ها به سوی آن دعوت می‌کنند.»^{۱۶}

ایشان معنای اصطلاحی سلفیه را همچون البوطی سه نسل اول اسلام می‌داند که شامل صحابه، تابعین و تابع تابعین اند. او در ادامه، مذهب سلف را چیزی می‌داند که ابن حجر در کتابش آورده است و آن اینکه آن روشی است که صحابه و بزرگان از تابعین و پیروان آنها و پیشوایان دینی مانند سفیان سوری و بخاری و مسلم و سایر اصحاب سنن بر آن بودند نه کسانی که بدعت هستند.^{۱۷}

بررسی تعریف‌ها:

از بررسی تعریف‌های پیروان سلفیه و ناقدان آنها به این نتیجه می‌رسیم که سلفیه:

«گروهی از حنابله‌اند که بر پیروی از سلف صالح؛ یعنی سه نسل اول اسلام تأکید می‌ورزند؛ این سه نسل صحابه، تابعین و تابعان تابعین هستند که بر اساس حدیث گزارش شده از پیامبرگرامی ﷺ «خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي» يَعْنِي أَصْحَابَهُ «ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» يَعْنِي التَّابِعِينَ «ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...» یعنی تابعان تابعین؛ «بهترین امت و نسل، نسل من است، آنگاه کسانی که بعد از آنها می‌آیند (تابعین)، و سپس نسلی که بعد از آنها می‌آیند (تابع تابعین)»...

البته برخی تعریف سلف صالح را توسعه داده و پیشوایان فقهی اهل سنت؛ یعنی مالک، ابوحنیفه، شافعی و احمد بن حنبل و صاحبان سنن مثل مسلم و بخاری و ابوداؤد و برخی دیگر از بزرگان اهل سنت مانند سفیان ثوری را جزو سلف صالح شمرده‌اند و برخی دیگر آن را تا زمان ابن تیمیه احیاگر مذهب سلفی در قرن هفتم و شاگردش ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب احیاگر سلفیه در قرن دوازدهم را از پیشوایان سلفیه دانستند و به پیروی از افکار و اندیشه‌های آنان اصرار می‌ورزند اما اساس سلفی‌گری بر پیروی از



سلف صالح؛ یعنی صحابه، تابعین و اتباع تابعین استوار است؛ زیرا که از نگاه سلفی‌ها:
اولاً: اسلام در آن سه نسل دارای خلوص بود؛ زیرا آنان اسلام را یا به طور مستقیم از پیامبر دریافت کردند یا با یک واسطه و در نهایت با دو واسطه.

ثانیاً: مدعی هستند که آن سه دوره، بر اساس حدیث نبوی، بهترین دوره حیات اسلام بوده است. پس شایسته است پسینیان از پیشینیان صالح پیروی کنند تا بر مسیر هدایت گام بردارند.
اما این ادعاها از جهاتی قابل نقد است:

- اگر سه دوره اول اسلام بهترین دوران است، ملاک برتری آن دوره‌ها چیست؟
- سلف صالح چه کسانی هستند و پیروی از سلف صالح به چه معناست؟
- آیا اهل سنت منحصر در سلفیه است و بقیه گروه‌هایی که در تاریخ اسلام شکل گرفته‌اند و برخی از آنها هنوز هم در جهان اسلام پیروان زیادی دارند، اهل بدعت‌اند؟!*

* * *

ملاک برتری سه دوره اول اسلام چیست؟

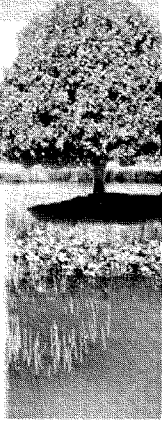
اگر ملاک خیر بودن سه دوره اول اسلام را به وجود پیامبر عظیم‌الشأن اسلام و خاندان عصمت و طهارت و مؤمنان، مجاهدان و صالحان پیرو پیامبر و امامان هدایت؛ یعنی امیرمؤمنان و فرزندانانش بدانیم سخن درستی است، اما باید توجه داشت که منافقین و مریض‌القلب‌ها و شایعه‌سازان دروغگو^{۱۸} و قاسطین و مارقین و ناکثین هم متعلق به همین دوره هستند. همه آنها لباس اسلام بر تن داشتند و همه مدعی مسلمانی و دفاع از اسلام بودند.

سیدمحمد کثیری که از ناقدان سلفیه است، می‌نویسد:

«مقصود از خیریت که حدیث «خیر القرون...» بر فرض صحتش بیان کرده، چیست؟ آیا مراد منزلت خاصی است برای کسانی از صحابه که با پیامبر زندگی کرده‌اند و کسانی از تابعین که بعد از آنها آمدند، تا اینکه نظرات آنان مورد توجه قرار گیرد و دلیلی بر تبعیت از گفتار و رفتارشان باشد؟ در حالی که گروه‌ها و جریان‌های زیر هم معاصر با پیامبر ﷺ بودند:

- ناکثین؛ پیمان‌شکنان، که تحمل عدل علی برایشان ناگوار بود و در مقابل آن حضرت صف‌آرایی کردند.

- قاسطین؛ معاویه و پیروانش، که بر اساس روایت نبوی، فئه باغیه (و گروهی سرکش)



هستند که در مقابل حکومت امیر مؤمنان علیه السلام ایستادند و جامعه اسلامی را دو شقه کردند. - مارقین؛ همان خوارج نهروان، که بر اثر جهالت، آن امام عدالت را متهم به ارتکاب گناه کبیره و در نهایت او (ع) را تکفیر و حکم کشتنش را صادر کردند. برخی از آنان منافق و فاسق بودند و برخی در همان زمان پیامبر از خط اسلام بیرون رفتند و بعضی بعد از پیامبر منحرف و مرتد شدند. عده‌ای بر پیامبر دروغ می‌بستند و بر ضد آن حضرت شایعه می‌ساختند و...»^{۱۹}.

ایشان در ادامه می‌نویسد:

«پس مراد از صحابه و تابعین، باید کسانی باشند که در دینشان (اسلام) ثابت و استوار ماندند و تا آخر عمر، در روش فکری و عملی زندگیشان دگرگونی حاصل نشد.»^{۲۰} اما اینکه چه کسانی مشخصاً مصداق این عنوان هستند بحث دیگری است.

* * *

سلف صالح چه کسانی هستند و پیروی از آنها به چه معناست؟

در مصداق «سلف صالح»، میان محققان سلفیه اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی آن را محدود به سه نسل اول اسلام بر اساس حدیث «خیر القرون» می‌دانند^{۲۱} و برخی صاحبان صحیحین و سنن یعنی مؤلفان صحاح سته^{۲۲} را جزو سلف به شمار آورده‌اند. برخی دیگر علاوه بر آنها، پیشوایان چهارگانه فقهی اهل سنت؛ یعنی ابوحنیفه، مالک بن انس، محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل را نیز اضافه کرده‌اند.^{۲۳} و برخی علاوه بر این‌ها، بر بهاری، ابن خزیمه، ابن بطله، ابن تیمیه، ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب و شاگردان آنها را جزو سلف صالح شمرده‌اند.^{۲۴}

نقدهایی که بر این تعیین مصداق وارد است، عبارت‌اند از:

اولاً: در تعریف صحابی؛ یعنی صحابی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چه کسی محل اختلاف است، همین طور در تعریف تابعین و تابع تابعین.

ثانیاً: در این تعیین مصداق‌ها، نامی از فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مصداق آیه شریفه «اهل البیت» هستند؛ به‌ویژه در میان تابعین و اتباع تابعین، مانند امام باقر، امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام ... که به گواهی تاریخ اعلم الناس، افضل الناس و اتقی الناس در میان صحابه، تابعین و اتباع تابعین بوده‌اند، نامی

برده نشد!



ثالثاً: بعد از رحلت پیامبر خدا ﷺ در میان صحابه اختلاف‌های زیادی رخ داد، کدام یک از آنها بر صراط مستقیم بوده‌اند که بتوانند برای ما الگو و اسوه حسنه باشند؟ آیا علی بن ابی طالب را اسوه قرار دهیم به عنوان صحابی پیامبر و مصداق راستین سلف صالح یا معاویه بن ابوسفیان را که برای حاکمیت خویش در شام از طاعت خلیفه بر حق مسلمین سرباز زد و طغیان نموده، مصداق حدیث «فته باغیه»^{۲۵} را از آن خود کرد؟

پس ابتدا لازم است بدانیم ملاک صحابی و تابعی بودن چیست؟ آیا همه صحابه و تابعین از جهت علم، ایمان، تقوا و جهاد، که میزان برتری و فضیلت‌اند، در یک سطح بوده‌اند؟ اگر برخی افضل بودند، چه کسی از میان آنها شایستگی الگو بودن را دارد؟

رابعاً: قرآن کریم با صراحت، پیامبر گرامی اسلام^{۲۶} و انبیای سلف؛ مانند ابراهیم علیه السلام و یاران او^{۲۷} را الگوی مسلمانان قرار داده است، اما آیا آیه‌ای برای الگو بودن صحابه و تابعین و پیروان آنها نازل شده یا روایت متواتری بر الگو بودن آنها رسیده است که اقتدای به آنها ما را عندالله معذور بدارد؟

در مورد تمسک به قرآن که ثقل اکبر است و اهل بیت پیامبر که ثقل اصغر هستند، روایاتی مانند «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي»،^{۲۸} «أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»^{۲۹} آمده است، اما در باب الگو بودن همه کسانی که صحابه و تابعین معرفی شده‌اند، چند روایت وجود دارد؟

به فرض صحت همه اینها در تعریف صحابه و مصادیق آن نیز اختلاف است، چنان که ابن اثیر صاحب «اسد الغابه فی معرفة الصحابه» می‌نویسد: «علما در اینکه صحابه چه کسانی هستند، اختلاف کرده‌اند (مثلاً) کسی را بعضی جزو صحابه دانسته و بعضی دیگر نفی کردند...»^{۳۰} وی کسانی را جزو صحابه می‌شمارد که ایمان به خدا آوردند و ایمانشان را به شرک نیالودند و پیامبر خدا را مشاهده کردند و از مهاجرین یا انصار بودند و...

اما چه کسانی تا آخر بر ایمانشان استقامت ورزیدند و هرگز به هیچیک از انواع شرک نظری یا شرک عملی آلوده نشدند و مصداق آیه شریفه «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ»^{۳۱} هستند، محل اختلاف است. ترمذی در سنن خویش از عبدالرحمان بن عوف نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله افراد زیر را اهل بهشت دانسته است؛ ابوبکر، عمر، عثمان، علی بن ابیطالب و نیز طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، عبدالرحمان بن عوف و ابو عبیده بن جراح.^{۳۲} همچنین ابن



تیمیه افرادی چون عایشه، ابوموسی اشعری، عمرو بن عاص و معاویه بن ابوسفیان را هم از صحابه و اهل فضایل و محاسن و مجتهدان امت می‌داند.^{۳۳} او در ادامه می‌نویسد:

«بسیاری از آنچه در مورد این افراد نقل شده دروغ است و درست این است که آنها مجتهد هستند و مجتهد اگر به درستی حکم کرد دو اجر و اگر به خطا حکم کرد یک اجر دارد.»^{۳۴} ابن تیمیه در عین حال که علی علیه السلام و معاویه را از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند، درباره عمار بن یاسر از بخاری و مسلم نقل می‌کند که پیامبر در مورد وی فرمود: «تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاقِيَةُ»، «او را گروهی باغی و سرکش می‌کشند.»

تقلید ابن تیمیه گرفتار تعارض عجیب است؛ زیرا وی معاویه و عمرو بن عاص را از صحابی و از هدایت‌یافتگان و افضل از سایر مسلمانان می‌داند، در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را جزو باغی‌ها و سرکشان خوانده‌اند! آیا غیر از این است که آنها از اطاعت اولوالأمر که خدا امر به طاعتشان کرده است^{۳۵} سر باز زده‌اند؟ فرض کنیم معاویه و عمرو بن عاص مجتهد بوده‌اند، آیا مجتهد حق دارد در مقابل حکومت عدل بایستد و با آن بجنگد؟ آیا پیروی از علی علیه السلام و دنباله‌روی از معاویه که دستش به خون فرزند پیامبر؛ (حسن بن علی علیه السلام) - سرور جوانان بهشت - آلوده شد، یکسان است؟ در اینکه امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب اهل بهشت است، جای شک نیست و بر اساس روایت نبی گرامی اسلام پیروان او هم «فائزون»؛ یعنی نجات‌یافتگان از جهنم و اهل بهشت هستند؛^{۳۶} چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾.^{۳۷}

اما آیا روایت صحیحی بر اهل بهشت بودن معاویه و عمرو بن عاص و پیروان آنها وجود دارد؟ آیا می‌توان تصور کرد پیامبر گرامی اسلام افرادی را باغی و سرکش در مقابل ولی خدا بداند و اهل نجاتش هم بشمارد؟ اگر کسی چنین حکم کند آیا در حق پیامبر ستم روا نداشته است؟

ابن تیمیه حدیث ثقلین^{۳۸} و حدیث کسا^{۳۹} را - که در آن علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به عنوان مصدق اهل بیت معرفی کرده - می‌پذیرد اما در جای دیگر می‌نویسد: مطلقاً هریک از صحابه از تابعان برترند؟^{۴۰}

آیا معاویه بن ابوسفیان و عمرو بن عاص از فرزندان پیامبر خدا که قرآن کریم آنها را ذوی‌القربی معرفی کرده و اجر رسالت را در محبت آنها قرار داده است، برترند؟

آیا آنها از علی بن الحسین، صاحب صحیفه و محمد بن علی و جعفر بن محمد که امامان اهل سنت با



واسطه یا بی‌واسطه شاگردان آنها بوده‌اند، برترند؟

ابن تیمیه بر اساس کدام روایت نبوی چنین حکمی کرده است؟
به هر حال، صحابی یا تابعی بودن، به تنهایی، هیچ فضیلتی برای انسان نمی‌آورد. قرآن کریم فضیلت را به ایمان و تقوا^{۴۱} و علم^{۴۲} و جهاد^{۴۳} می‌داند. هر کس این فضایل در او جمع باشد برتر است؛ خواه از صحابی باشد یا تابعی، خواه از نسل اول اسلام باشد یا نسل حاضر.

آیا آیه‌ای از قرآن کریم یا روایتی از پیامبر خدا ﷺ آمده است که از اهل بغی اطاعت کنید یا به عکس، دستور داده با اهل بغی ستیز کنید تا به فرمان خدا تن دهند؟^{۴۴}

یکی دیگر از تناقض‌گویی‌های ابن تیمیه این است که هم حدیث رایه را پذیرفته که پیامبر در جنگ خبیر فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسول، او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد و باب خبیر را به دست او خواهد گشود»^{۴۵} و می‌داند که بر اساس این روایت خداوند علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست دارد، اما از سوی دیگر معاویه را از صحابی می‌داند که دوستی او واجب است! برای حق و باطل در نزد ابن تیمیه چه معیاری وجود دارد که هم علی علیه السلام و هم معاویه دشمن علی، جزو دوستان خدا قرار می‌گیرند؟! در اینکه علی دوست خداست و خدا دوست علی، جای شک نیست اما برای دوستی معاویه با خدا و به عکس، هیچ دلیلی جز اجتهاد ابن تیمیه نداریم.

ابن تیمیه به استناد روایت «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^{۴۶} می‌نویسد: «هیچ یک از کسانی که در بیعت رضوان با پیامبر بیعت کردند، به جهنم نمی‌روند»^{۴۷} اما او توجه نکرده است که این حدیث با اطلاقش با آیه شریفه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^{۴۸} در تعارض است چون آیه شریفه اختصاص به مؤمنان دارد نه منافقانی مانند عبدالله بن ابی و اوس بن خولی که بعدها نفاقشان آشکار شد؛^{۴۹} چنانکه شوکانی، از مفسران سلفی، برخلاف ابن تیمیه ذیل آیه شریفه «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»^{۵۰} می‌نویسد: «اینها کسانی بودند که بر نفاقشان ماندند و توبه نکردند و بر نفاق مردند؛ مانند عبدالله بن ابی و ابو عامر راهب و ...»^{۵۱}

ابن تیمیه با استناد به آن روایت، عبدالله بن ابی را اهل بهشت می‌داند و شوکانی اهل جهنم. البته حق با شوکانی است؛ زیرا خدای سبحان فرمود: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»^{۵۲}

نتیجه اینکه سخن ابن تیمیه که گفته است: «إِنَّ كُلَّ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ ﷺ أَفْضَلُ مِمَّنْ لَمْ يَصْحَبْهُ مُطْلَقاً»^{۳۵} سخن بی‌پایه‌ای است؛ زیرا نه با معیارهای قرآنی سازگار است و نه روایتی از پیامبر به این



مضمون صادر شده است. بلکه روایت برخلاف آن داریم؛ چنان که ابن تیمیه این روایت را گزارش می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «زُبَّ حَامِلٍ فَفَقِهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»^{۵۴} «چه بسا افرادی که فقه و حکمتی را حمل و حفظ میکنند، آنگاه آن را انتقال می‌دهند به کسانی که از خودشان داناترند.» یعنی ممکن است صحابه سخنی را برای تابعین و نسل‌های بعد گزارش کنند که درک شنوندگان از سخن پیامبر بیش از گزارشگران باشد. بنابراین، سلف بودن، هیچ فضیلتی برای انسان نمی‌آورد جز آنکه همراه با ایمان به خدا و تقوا و علم و جهاد در راه خدا باشد.

حال که سلف بودن، فضیلت برای کسی نیست، الگو بودن او هم محل تأمل است و در واقع الگو بودن سلف یا خلف بودن نمی‌تواند معیار باشد.

۲. تاریخچه پیدایش سلفیه:

همانگونه که اشاره شد، ریشه فکری سلفیه، به اصحاب حدیث، به ویژه حنبلی‌ها برمی‌گردد و حدیث‌گرایی در مقابل عقل‌گرایی ریشه در سده اول اسلام دارد. توضیح اینکه مسلمانان در مقابل مسائل مستحدث فکری و احکام عملی، دو شیوه اختیار کردند؛ برخی برای پاسخ به هر مسأله تازه‌ای در پی روایتی از نبی گرامی اسلام یا سخنی از صحابه بودند، در مقابل، گروه دیگر اگر سخنی از پیامبر ﷺ در دسترس نبود، به دلایل عقلی رجوع می‌کردند. این دو اسلوب فکری در سده دوم، گروه‌های مشخص فکری را به وجود آوردند؛ گروه اول، «اهل اثر» و بعدها «اهل حدیث» نامیده شدند. مالک بن انس، محمد بن ادریس شافعی، سفیان ثوری، احمد بن حنبل و داؤد بن علی اصفهانی از شخصیت‌های برجسته این شیوه فکری در سده دوم هجری هستند.^{۵۵} در مقابل این تفکر، قدریه و بعد معتزله بودند که در مسائل اصول اعتقادی به شیوه عقلی استدلال می‌کردند؛ چنان که شهرستانی می‌نویسد:

«اختلافاتی که در اصول^{۵۶} پیش آمد، در آخر ایام صحابه با بدعت معبد جهنی (د ۸۰ ق.) و غیلان دمشقی (د ۱۰۵ ق.) و یونس اسواری درباره قدر (سرنوشت) و انکار انتساب خیر و شر به تقدیر است این روش فکری توسط واصل بن عطا (د ۱۳۱ هـ. ق.) و شاگرد او عمرو بن عبید (د ۱۴۴ ق.) از بنیانگذاران معتزله ادامه یافت».^{۵۷}

به هر صورت در منابع، در این باره غالباً از فردی به نام معبد جهنی (د ۸۰ ق.) یاد شده است. معبد بن عبدالله جهنی عالمی از تابعان بصری از شاگردان ابن عباس، ابن عمر و عمران ابن



حصین بود که اندیشه کلامی خود را در عراق و حجاز ترویج می‌کرد و در این راه با مخالفت استادان خود از صحابه، به ویژه ابن عمر رو به رو بود؛ اگر چه از ابن عباس رديه‌هایی بر تفکر قدر نقل شده است، اما مخالف اصلی معبد و افکار کلامی او از میان صحابه، همان ابن عمر بوده است. بر پایه منابع کهن، معبد اندیشه اختیار را از استادی نومسلمان برگشته از مسیحیت در عراق به نام ابویونس اسواری معروف به سنسویه (یا سسویه، سوسن) آموخته است.

تضاد این دو خط فکری در زمان مأمون عباسی و معتصم که از معتزله حمایت می‌کردند، نمود کاملاً آشکاری پیدا کرد و اختلاف در مسائل کلامی بویژه خلق قرآن یا قدیم بودن آن و به تبع آن بحث در کلام الهی و حادث یا قدیم بودن آن بدانجا رسید که معتزله مخالفان را استنطاق می‌کردند تا نظرشان را درباره حادث بودن کلام الهی و خلق قرآن آشکارا بیان نمایند و در این رابطه احمد بن حنبل (د، ۲۴۱ق.) از چهره‌های ممتاز اهل اثر که بعدها پیشوای اهل حدیث نامیده شد، به زندان افتاد.

شهرستانی در مخالفت اصحاب حدیث با معتزله می‌نویسد:

«پیشینیان از اصحاب حدیث وقتی دیدند معتزله در علم کلام فرو رفتند و برخلاف سنت سخن می‌گویند... و دیدند که برخی از امیران بنی‌امیه در نظریه تقدیر معتزله، از آنان پشتیبانی می‌کنند و جماعتی از خلفای بنی‌عباس، در دیدگاهشان در نفی صفات و خلق قرآن با معتزله هماهنگ هستند در اینکه دیدگاه اهل سنت و جماعت درباره متشابهات قرآن و اخبار پیامبر امین ﷺ چیست متحیر شدند.

پس احمد بن حنبل و داؤد بن علی اصفهانی، و جماعتی از پیشوایان سلف شیوه گذشتگان از اصحاب حدیث مانند مالک بن انس (د، ۱۷۹ق.) و مقاتل بن سلیمان را در پیش گرفتند... و گفتند به آنچه در کتاب و سنت آمده ایمان داریم و متعرض تأویل متشابهات نمی‌شویم».^{۵۸}

شهرستانی در جای دیگر درباره دیدگاه سلف (گذشتگان از اهل سنت) در باب صفات حق تعالی می‌نویسد:

«گذشتگان در اثبات صفات پروردگار مبالغه کردند و صفات حق را به صفات محدثات تشبیه کردند... پیروان سلف در این باره دو گروه شدند؛ برخی تأویل را پذیرفتند و برخی توقف کردند و گفتند به مقتضای عقل می‌دانیم که هیچ چیزی شبیه خدای تعالی نیست...

اما مقصود از الفاظی را که در قرآن آمده نمی‌دانیم، مانند سخن خدای تعالی، «الرَّحْمَنُ عَلَى



الْعَرْشِ اسْتَوَى»^{۵۹} و مانند «خَلَقْتُ بِيَدِي»^{۶۰} و مکلف به شناخت تفسیر و تأویل این آیات نیستیم...

برخی از این گروه که نه متعرض تأویل شدند و نه به تشبیه روی آوردند، عبارتاند از مالک بن انس... احمد بن حنبل، سفیان ثوری، داؤد بن علی اصفهانی و پیروان آنها.^{۶۱}

این جریان فکری در پیروان احمد بن حنبل ادامه پیدا کرد، گرچه تفکر احمد بن حنبل و اهل حدیث در دوره مأمون، دوره نزار خویش را طی می‌کرد اما با آغاز حکومت متوکل عباسی در سال ۲۳۲ جان تازه‌ای گرفت، چراکه متوکل با اندیشه اعتزالی به مخالفت برخاسته و اهل حدیث را جایگاه ویژه‌ای داد و محدثین را به سامرا مرکز حکومت فرا خواند و از آنان خواست تا احادیث صفات و رؤیت خدا را بر مردم بخوانند.^{۶۲}

احمد بن حنبل در سال ۲۴۱ هجری قمری درگذشت و اثر حدیثی «المسند» که دارای سی هزار حدیث است و «فضائل الصحابه» و «الرد علی الزنادقه» که بعدها پشتوانه فکری سلفیه قرار گرفت از او برجای ماند.

بعد از احمد بن حنبل جریان فکری وی بوسیله فرزندش عبدالله (د، ۲۹۰ ق.) مؤلف کتاب «السنة» و عثمان بن سعید تمیمی سجستانی (د، ۲۸۰ ق.) صاحب «المسند» و ابوجعفر صحاوی صاحب «العقائد الطحاویه» و محمد بن اسحاق بن خزیمه (د، ۳۱۱ ق.) صاحب «التوحید» و حسن بن علی بربهاری (د، ۳۲۹ ق.) صاحب «شرح السنة» و ابن قدامه مقدسی (د، ۶۲۰ ق.) صاحب «لمعة الاعتقاد» و عبدالغنی مقدسی صاحب «الاقتصاد فی الاعتقاد» و... دوام یافت.^{۶۳}

دکتر احمد بن عطیه بن علی الغامدی محقق کتاب «الاقتصاد عبدالغنی مقدسی» در مقدمه آن می‌نویسد: «از این خاندان علمای بزرگی برخاستند که در انتشار مذهب حنبلی در دمشق و مناطق اطراف آن تأثیر بسزایی داشتند».^{۶۴}

مذهب اهل حدیث در کنار دیگر مذاهب اسلامی مانند امامیه، معتزله و اشاعره به حیات خویش ادامه داد تا می‌رسیم به ظهور ابن تیمیه.

۲. ۱. ظهور ابن تیمیه (د، ۷۲۸):

در تاریخ علم کلام، مذهبی به نام سلفیه در کنار سایر مذاهب کلامی یا فقهی به چشم نمی‌خورد گرچه



شهرستانی به پیروی از شیوه سلف توسط احمد بن حنبل و دیگران را اشاره می‌کند اما اینکه باید به سلف اقتدا کرد و سلف از خلف افضل هستند و مانند آنها بحث‌هایی است که ابن تیمیه طرح کرده است.

مقبول احمد از پیروان سلفیه در شیوه تفکر ابن تیمیه می‌نویسد:

«گرچه ابن تیمیه در راستای مذهب حنبلی پرورش یافت اما در اصول اعتقادی و احکام

[فقهی] تمسک به کتاب و سنت را برتری می‌داد، بدون اینکه به مذهب خاصی معتقد باشد».^{۶۵}

از بررسی آثار برجای مانده از ابن تیمیه، این نکته آشکار می‌شود که وی بر پیروی از شیوه سلف به ویژه آنان که در سه نسل اولیه مسلمانان؛ یعنی صحابه، تابعین و اتباع تابعین را تشکیل می‌دهند، بسیار تأکید می‌ورزید به گونه‌ای که می‌توان مذهب ابن تیمیه را بازگشت به سلف نامید.^{۶۶}

چنان که می‌نویسد: «من به مخالفانم سه سال اجازه می‌دهم تا یک کلمه از پیشوایان سه نسل اول اسلام بیاورند که مخالف آنچه گفته‌ام باشد».^{۶۷}

ابن تیمیه بر اساس روایت «خیر القرون قرن الذی بعثت فیہ شم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم» سه نسل اولیه اسلام را بهترین دوران می‌داند و هریک از افراد سلف را برتر از خلف برمی‌شمارد. وی در مقایسه معاویه بن ابوسفیان و عمر بن عبدالعزیز می‌نویسد: «گرچه عمر در شیوه حکومت عادل‌تر بود اما معاویه به جهت صحابی بودن دارای فضیلتی است که با هیچ عملی قابل مقایسه نیست».^{۶۸}

در اینجا جای طرح این سؤال است که ابن تیمیه بر اساس چه معیار عقلی یا نقلی چنین داوری می‌کند که از یک سو معاویه را اهل بغی می‌داند و از سوی دیگر او را بر خلیفه‌ای که عادل می‌دانند برتر می‌شمارد؟! گرچه سلفی‌ها ابن تیمیه را از رهبران و احیاگران سنت و جماعت می‌دانند اما محققان و ناقدان، او را بدعت‌گذار و پیرو حنبلی‌های حشویه می‌شمارند؛ زیرا آراییی که درباره صفات خبری بیان می‌دارد به آرای حشویه که اهل تشبیه بودند مشابهت کامل دارد و بررسی آن رساله جداگانه‌ای می‌طلبد.

از نگاه نگارنده، خارج از تمجیدها و تحقیرهای مخالفان و موافقان، آنچه از بررسی آثار ابن تیمیه به دست می‌آید، این است که ایشان از علمای اهل سنت بوده و در محیطی حنبلی پرورش یافت و بیشتر تحت تأثیر افکار محدثان بود و تنها اهل حدیث را فرقه ناجیه و برحق میدانست، البته در برخی مسائل فتواها یا دیدگاه‌هایی بیان می‌کرد که نوظهور بود. وی در برتری اهل حدیث بر سایر فرق کلامی می‌نویسد:

«اهل حدیث با سایر فرقه‌ها در آنچه از میراث رسالت در نزد آنان است، شریکند و در چیزهایی



بر آنها امتیاز پیدا می‌کنند که از علم پیامبر خدا به آنان به ارث رسیده که در نزد دیگران نیست.»^{۶۹} و می‌نویسد: «هُم أَعْظَمُ النَّاسِ عِلْمًا وَيَقِينًا وَطَمَأْنِينَةً وَسَكِينَةً...»^{۷۰} «اینها برترین مردم در علم، یقین و آرامش و اطمینان روحی هستند.» وی به این مقدار بسنده نکرده بلکه مخالفان اهل حدیث را جاهل یا منافق دانسته، می‌نویسد: «إِنَّ الْمَخَالَفَ لِعُلَمَاءِ الْحَدِيثِ عِلْمًا وَعَمَلًا إِمَّا جَاهِلٌ وَإِمَّا مُنَافِقٌ.»^{۷۱} از وی آثار فراوانی به چاپ رسیده است که مهمترین آن «مجموعه فتاوی» یا مجموع فتاوی و «درء التعارض العقل والنقل و منهاج السنة» است. و از مهمترین شاگردان او ابن قیم جوزیه است که به ترویج افکار و اندیشه‌های او همت گماشت.

۲/۲. ظهور محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶-۱۱۱۵)^{۷۲}

ظهور وی نقطه عطفی در تفکر سلفی‌گری است، وی در شهر عینه واقع در شمال ریاض به دنیا آمد. دوران کودکی و نوجوانی را نزد پدرش گذراند و نزد او بر اساس مذهب حنبلی درس فقه آموخت. وی بسیار اهل مطالعه بود و توجه خاصی به کتاب‌های ابن تیمیه و ابن قیم داشت،^{۷۳} و برخی از کتاب‌های آنان را دست‌نویس کرد. ابن عبد الوهاب گرچه حنبلی بود اما در بعضی مسائل به فتاوی خودش عمل می‌کرد. وی در مسائل نظری و اعتقادی بیشتر پیرو ابن تیمیه بود و به تبع او، خود را سلفی می‌نامید؛ چنانکه در تأثیر ابن تیمیه بر افکار و اندیشه‌های محمد گفته‌اند:

«ابن تیمیه استاد مباشر ابن عبدالوهاب است گرچه بین آنها چهار قرن فاصله است...»^{۷۴}

وی بعد از پدرش دعوتش به سلفی‌گری را با پشتیبانی حاکمان آل سعود آغاز کرد.^{۷۵} در گزارش دیگر آمده است که وی فعالیتش را از عینه شروع کرد و با حمایت حاکم آنجا؛ عثمان بن حمد معمر و همکاری طرفدارانش درختانی که در آن نواحی مظهر تقدس بودند قطع کرد و در جیبله بارگاهی که به نام زیدبن خطاب بود را خراب کرد.^{۷۶}

اما پس از آن، عثمان بن حمد حمایتش را از او برداشت و شیخ محمد آنجا را ترک و در سال ۱۱۵۸ ق. به درعیه رفت و با محمد بن سعود، حاکم آنجا رابطه دوستی ریخت و اهدافش را بیان کرد. محمد بن سعود با دو شرط پذیرفت که او را یاری کند؛ یکی شیخ محمد او را تنها نگذارد و دیگر اینکه مانع اخذ خراج از مردم نشود...



شیخ دعوت و به دنبال آن مبارزه‌اش را با مسلمانانی که از نظر وی عقایدشان شرک آلود بود آغاز کرد و بعد از فتح ریاض در سال ۱۱۸۷ اموال و غنائیم به دست آمده را به آل سعود بخشید و خود رهبری دینی مردم را بر عهده گرفت.^{۷۷}

او در آموزش مسائل دینی بسیار سختگیر بود؛ چنانکه مردی از اهالی الوادی یک بار در درس حاضر نشد، شیخ محمد امر کرد او را آوردند، مرد عذری آورد. شیخ گفت برای قبول توبه تو یا باید ریشت را تراشی یا صد دینار جریمه بدهی. مرد متوسط‌الحال گرچه پرداخت جریمه را پذیرفت اما شیخ امر کرد تا ریش او بتراشند.^{۷۸} جای این سؤال باقی است که شیخ بر اساس کدام اذن شرعی امر به فعل حرام (ریش تراشی) کرده است؟

محمد بن عبدالوهاب یا برای نفس خودش این کار را کرد یا برای خدا، اگر برای ارضای نفس بوده که صلاحیت چنین فردی برای رهبری فکری مورد خدشه است و اگر برای اسلام بود، آیا اسلام اجازه می‌دهد برای یک هدف مقدس از روش غیر شرعی و نامقدس استفاده شود؟

محمد بن عبدالوهاب از نگاه ناقدان:

سید احمد بن زینی دحلان از فقهای مذهب شافعی و اهل مکه و از علمای قرن ۱۳ (د، ۱۳۰۴) وهابیت را فتنه‌ای می‌داند که توسط محمد بن عبدالوهاب با همکاری آل سعود پایه‌ریزی شد و برای تسلط خویش بر بلاد حجاز، عدّه زیادی را کشتند و اموالشان را غارت کردند...

وی در ادامه می‌نویسد: محمد بن عبدالوهاب، پدر و برادرش از علمای صالح حجاز بودند. پدر، برادر و استادانش با توجه به نقطه نظراتش از آینده او نگران بودند از اینکه منشأ گمراهی شود از این رو، او را در آرایش سرزنش و مردم را از افکارش بر حذر می‌داشتند. دیری نگذشت که نگرانشان درست درآمد و ابن عبدالوهاب منشأ بدعت و ضلالت گردید. مردم نادان را فریب داد و مؤمنان را تکفیر کرد...^{۷۹}

محقق گرامی دکتر مهدی فرمانیان می‌نویسد:

دعوت وهابی دو مرحله دارد؛ نخست یک دوره ۷۵ ساله تا سال ۱۲۳۵ق. که خاندان سعود (محمد بن سعود، عبدالعزيز بن محمد و سعود بن عبدالعزيز و...) انجام دادند و به دست ابراهیم پاشای عثمانی ساقط شدند، مرحله دوم که با فعالیت عبدالعزيز بن عبدالرحمان در سال ۱۳۱۹ق. آغاز شد و کشور عربستان

سعودی ایجاد گردید و تاکنون ادامه دارد. عبدالعزيز با ۲۰ سال تلاش در سال ۱۳۴۴ق. بر مدینه مسلط شد.^{۸۰}

چنانکه سید محسن امین در معرفی سعود بن عبدالعزيز می‌نویسد: سعود بن عبدالعزيز با مسلمانان عراق و حجاز جنگید و آنان را از حج منع کرد و حج در زمان او چند سالی تعطیل گردید^{۸۱} و سعودی‌ها هر کتابی که در مخالفت با عقاید آنان بود، می‌سوزاندند.^{۸۲}

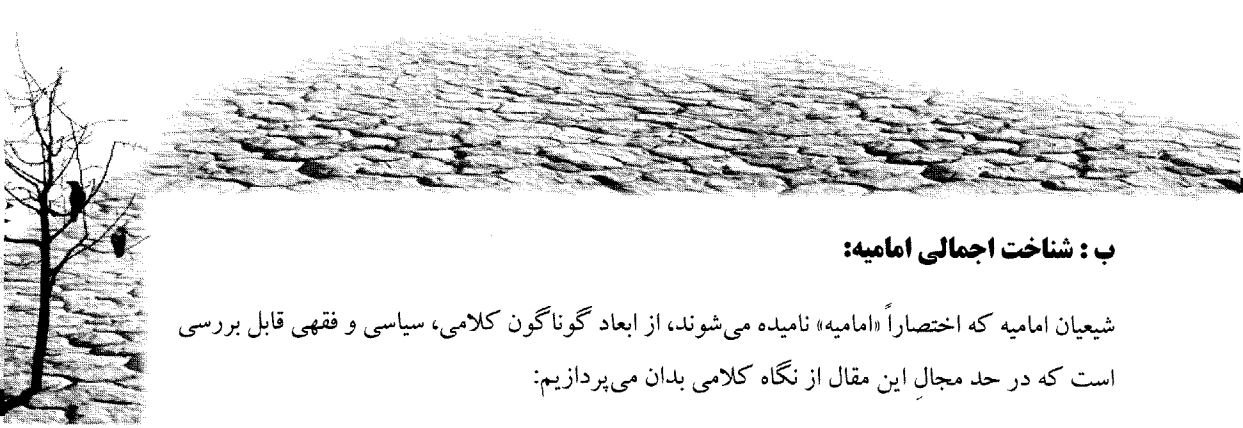
اما جای سؤال اینجاست که چرا پیروان محمد بن عبدالوهاب، مسلمانان را تکفیر نموده، ریختن خونشان را مباح شمردند؟ چرا تنها با مسلمانان جنگیدند؟ در زمانه‌ای که مسلمانان درگیر جنگ با صهیونیسم غاصب هستند تا ملک و شرف و عزتشان را از غاصبان باز پس گیرند و هابی‌ها تنها به تکفیر مسلمانان و حرمت زیارت و شفاعت پیامبر و آلش فتوا صادر می‌کنند آیا زیارت قبر پیامبر از تسلط صهیونیسم بر ممالک اسلامی مهمتر است؟! شاید و هابی‌ها مسلمانان غیروهابی را مسلمان نمی‌دانند!!

۳. رهبران فکری سلفیه:

همانگونه که اشاره شد، ریشه سلفیه به اهل حدیث برمی‌گردد، اما مهمترین کسانی که به احیای این تفکر برخاستند، عبارت‌اند از ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه؛ چنانکه یکی از محققان سلفی در تأثیر ابن تیمیه می‌نویسد:

بسیاری از پیروان و صاحبان قلم در مکتب سلفیه، ابن تیمیه را رهبر سلفیه می‌دانند و بر این اساس سلفیه را در مقابل اشاعره قرار می‌دهند^{۸۳} و دیگری می‌نویسد:

همه حرکات و تحولات سلفیه تا امروز، از افکار ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم نشأت گرفته است.^{۸۴} بعد از این دو تن، مهمترین شخصیت سلفی از قرن دوازدهم به بعد، در حجاز محمد بن عبدالوهاب است، بعد از شیخ محمد، شیخ احمد آل ابوطامی صاحب کتاب «العقائد السلفیه به ادلتها النقلیه و العقلیه» و... و دیگری محمد بن ناصر بن عثمان آل عمر (د، ۱۲۲۵) و سعد بن حمد بن عتیق و محمود شکری آلوسی (د، ۱۳۴۲) صاحب تفسیر آلوسی و از سلفی‌های معاصر عبدالله بن باز صاحب فتاوی مهمه، محمد بن صالح العثیمین می‌توان نام برد.



ب: شناخت اجمالی امامیه:

شیعیان امامیه که اختصاراً «امامیه» نامیده می‌شوند، از ابعاد گوناگون کلامی، سیاسی و فقهی قابل بررسی است که در حد مجال این مقال از نگاه کلامی بدان می‌پردازیم:

۱. معنانشناسی شیعه امامیه

برای شناخت شیعه امامیه لازم است معنای لغوی و اصطلاحی آن بررسی شود:

۱/۱. امامیه در لغت:

امامیه مصدر صناعی از امام است که با اضافه شدن یای نسبت درست می‌شود و امام در لغت به معنای پیشوا و پیشرو، الگو، مقتدا و... است. راغب می‌نویسد: «لِإِمَامٍ: الْمُؤْتَمُّ بِهِ إِنْسَانًا كَأَنْ يَقْتَدِيَ بِقَوْلِهِ أَوْ فَعْلِهِ أَوْ كِتَابًا أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مُحَقَّقًا كَأَنْ أَوْ مَبْطَلًا»؛ «امام چیزی است که به او اقتدا می‌شود؛ خواه انسانی باشد که به سختش یا عملش اقتدا شود یا کتاب یا غیر آن‌ها؛ خواه حق باشد یا باطل.^{۸۵}»

۲/۱. امامیه در اصطلاح:

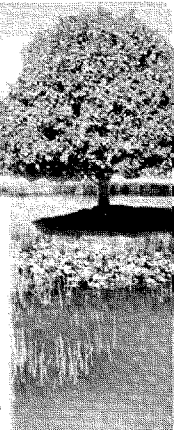
امامیه یکی از شاخه‌های اصلی شیعه است که معتقدند امت اسلامی در سیر و سلوک اجتماعی و فردی و معنوی خویش نیازمند به پیشوا و الگویی معصوم و منصوب از جانب خداست تا میزان افکار و اعمال او جهت حرکت در صراط مستقیم الی الله باشد.

محمد بن جریر طبری از علمای متقدم می‌نویسد:

امامت امتداد درست و ضروری نبوت و دژ محکم و حصار و پایه‌های استوار دین است، دین استوار نمی‌ماند مگر به واسطه امامت و آن رهبری عالی [امت] در امور دین و دنیا و ولایت عمومی بر همه امت^{۸۶} و قیام به امورشان است.^{۸۷}

علامه طباطبایی از علمای معاصر معتقد است که:

«امام انسان معصومی است که به آن درجه از یقین رسیده است که عالم ملکوت برای او آشکار است و به امر ملکوتی همراهانش را هدایت می‌کند تا او را به مطلوبش برساند؛ یعنی در معنای امامت هدایت و ایصال إلى المطلوب نهفته است و صرفاً ارائه طریق نیست بلکه امامت به گونه‌ای ولایت بر مردم در اعمالشان است.»^{۸۸}



تا آنان را به صراط مستقیم که غایتش لقاء الهی است برساند و از لوازم رسیدن به این غایت متعالی ایجاد جامعه عدالت‌محور و تربیت انسان‌های خدامحور در حیات فردی و اجتماعی است. شیعه در لغت به معنای پیروان و یاران^{۸۹} و جمع آن شیعیان است. قرآن کریم حضرت ابراهیم را شیعه نوح می‌داند؛ «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»^{۹۰}

۳/۱. شیعه در اصطلاح کلامی:

مسلمانانی هستند که به امامت علی علیه السلام بر اساس نصب الهی و معرفی پیامبر در واقعه غدیر خم و غیر آن معتقدند. شیخ مفید می‌نویسد: شیعه در مفهوم خاص آن، به پیروان امیرمؤمنان گویند که دوستان او هستند و به امامت بلافضل او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اعتقاد دارند و خلافت غیر او را نفی می‌کنند و...^{۹۱}

۴/۱. واژه شیعه و تشیع از نظر تاریخی:

شیعه، واژه‌ای است که از زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام و پیروانش رایج گشته است؛ چنانکه از پیامبر گرامی اسلام گزارش شده که در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^{۹۲} فرمودند: «هُمْ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ» یعنی ای علی، شما هستید مصداق کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و آنان بهترین انسانها هستند.^{۹۳} نکته دیگر اینکه در همان صدر اسلام برخی از صحابه؛ مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد، عمار یاسر، حذیفه بن یمان و ابوسعید خدری و دیگران به عنوان شیعیان علی شناخته شده بودند و به طور کلی دوستی با علی معیار و مقیاسی بین جدایی مؤمن از منافق بود.^{۹۴}

۲. پیدایش شیعه و تحولات آن:

مکتب تشیع در تاریخ اسلام، با اختلاف در مسأله امامت آغاز می‌شود؛ چرا که مسلمانان علی‌رغم معرفی علی علیه السلام در غدیر خم توسط پیامبر گرامی اسلام، بعد از رحلت آن حضرت، در سقیفه بنی‌ساعده در مدینه جمع شدند و بعد از مشاجرات پیش آمده بین مهاجرین با انصار، سرانجام ابوبکر را به منصب خلافت پیامبر نشاندهند و از مردم برای خلافت وی بیعت خواستند. در این میان برخی از بزرگان صحابه؛ مانند سلمان، ابوذر، مقداد و دیگران از بیعت با ابوبکر سر باز زدند و از خلافت علی علیه السلام حمایت کردند. شهرستانی



در این زمینه می‌نویسد: انصار از ادعای امامت بر اساس سخن ابوبکر از پیامبر که فرمود: «الْأئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ»^{۹۵} دست برداشتند اما عده‌ای از بنی‌هاشم و ابوسفیان از بیعت سر باز زدند و امیرمؤمنان علی علیه السلام مشغول کفن و دفن پیامبر بود.^{۹۶}

تحولات تاریخی شیعه:

شیعیان در طول تاریخ از نظر آزادی‌های اجتماعی، فراز و فرودهای فراوان داشتند؛ گاه دارای حکومت بودند، گاه محکوم و مظلوم، مقتول و در بند می‌شدند، گاه در تقیّه می‌زیستند و گاه به راحتی عقایدشان را بیان می‌کردند. در حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام شیعه بر مسند حکومت بود اما در زمان بنی‌امیه شیعیان از اظهار محبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام در رنج و شکنجه بودند تا اینکه در اواخر حکومت بنی‌امیه و آغاز انقراض آنان به دست بنی‌عباس، فضای آزادی برای بیان عقاید شیعه در اصول و فروع و اخلاق باز شد و امام باقر و امام صادق علیهما السلام به بیان اسلام پرداختند و فرهنگ اسلامی را در حد امکان معرفی نموده و شاگردان زیادی تربیت کردند که می‌توان از این افراد نام برد:

ابان بن تغلب، اسحاق بن عمار صیرفی کوفی، ابوحمزه ثمالی، محمد بن مسلم، حمران بن اعین شیبانی و زرارة بن اعین شیبانی، صفوان بن مهران جمال اسدی، عبدالله بن ابی‌یعفور و محمد بن علی بن نعمان کوفی، معروف به مؤمن الطاق و هشام بن سالم و افراد بسیار دیگری در رشته‌های مختلف متخصص بودند.^{۹۷}

گرچه این فضای ایجاد شده دوامی نیافت و دیری نپایید که بار دیگر با قدرت گرفتن بنی‌عباس، ظلم و ستم بر شیعیان آغاز شد و امام هفتم علیه السلام سالیانی چند در زندان هارون به سر برد اما بعد از مرگ هارون و اختلافات امین و مأمون و گرایش مأمون به امام هشتم و اعطای ولایتعهدی به آن حضرت (گرچه این امور بر اساس محاسبات سیاسی مأمون انجام می‌شد)، به طور نسبی فضایی برای بیان عقاید شیعه باز شد و حضرت توانست در خطبه‌های توحیدی و گفتگوهای خویش با رهبران فکری ادیان و مذاهب، عقاید اسلامی را آن‌گونه که شایسته بود بیان کند و شیعه امامیه را نهادینه سازد. بعد از امام هشتم به ویژه بعد از به خلافت رسیدن متوکل عباسی، دوران سختی بر امامان شیعه و پیروانشان گذشت اما شیعه با گرایش‌های مختلف آن توانست به حیات سیاسی خویش در جهان اسلام ادامه دهد و حتی توانست در بخش‌هایی از جهان اسلام تشکیل حکومت دهد؛ مانند حکومت آل بویه در ایران و عراق و حکومت علویان در طبرستان و گیلان و حکومت حمدانیان در موصل^{۹۸} و حکومت فاطمیان در مصر.

۳. جریان‌های فکری و فرهنگی در شیعه:

شیعه در طول تاریخ خویش، به صورت یک مجموعه کامل ظهور و بروز داشت؛ یعنی هم دیدگاه سیاسی داشت و هم یک مکتب اعتقادی و اخلاقی و فقهی. امامان شیعه از امیرمؤمنان تا امام صادق و امام هشتم و دیگر ائمه، بیشتر در فکر تشکیل جامعه اسلامی بودند که آدمیان در آن سیر الی الله داشته باشند و در این راستا تشکیل حکومت الهی را بستری می‌دانستند که می‌توانست زمینه‌ساز این حرکت تکاملی و سیر معنوی باشد.

از این رو بیشتر تلاش ائمه در طول تاریخ، فرهنگی بوده است و امیرمؤمنان هم که چند سال حکومت جامعه اسلامی را در دست داشت بر کار فرهنگی بیش از کار سیاسی - نظامی اهمیت می‌داد، حتی وقتی در جنگ جمل کسی از آن حضرت درباره معنای توحید می‌پرسد، حضرت با رویی گشاده به پاسخ می‌پردازد.^{۹۹}

نهج البلاغه علی علیه السلام گرچه پاره‌ای از سخنان آن حضرت است که سید رضی از لابلای صفحات تاریخ گرد آورده، اما همین سخنان نشان از اهتمام آن حضرت به آگاهانیدن جامعه اسلامی در ابعاد مختلف اعتقادی، اخلاقی و سیاسی بوده است. صحیفه سجادیه امام زین العابدین، اصول و فروع کافی و عیون اخبار الرضا و دیگر کتاب‌های حدیثی برجای مانده از امامان شیعه نشان‌دهنده اهمیت تبیین مسائل اسلامی در نزد آن بزرگواران بوده است.

بعد از حیات ائمه نیز شیعه در ابعاد مختلف کلامی - فلسفی، اخلاقی و عرفانی و فقهی حیات خویش را ادامه داد و فقیهان، فیلسوفان، متکلمان و عارفان و محدثان فراوانی را در دامان خویش پرورش داد که ذکر نام آنان در هر بخش مستلزم فرصت بسیار است، ناگزیر به بیان نام چند تن از متکلمان به مناسبت بحث بسنده می‌کنیم:

علی بن اسماعیل بن میثم تمار (اولین متکلم شیعه که در مسائل کلامی کتاب تألیف کرد)،^{۱۰۰} مؤمن الطاق، هشام بن الحکم، هشام بن سالم، حمران بن اعین، فضل بن ابوسهل بن نوبخت و فضل بن شاذان نیشابوری از اصحاب امامان و متکلمان معاصر امامان بوده‌اند.^{۱۰۱}

در دوران غیبت نیز شاهد متکلمان بزرگی مانند: شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی علم‌الهدی، شیخ طوسی، خواجه نصیر طوسی، علامه حلّی، فاضل مقداد سیوری، فیاض لاهیجی، فیض کاشانی و... هستیم که هر یک با خلق آثاری ارزنده در پیشبرد کلام اسلامی و معرفی مذهب تشیع نقش وافر داشتند.^{۱۰۲}



کلام شیعه در دوران حضور امامان شیعه بر اساس رهنمودهای آن بزرگواران پیش می‌رفت اما در زمان غیبت بر اساس مبانی فکری متکلمان تحولاتی از جهت روش پیدا کرد. شیخ صدوق کلام را بر مبانی آیات و احادیث بیان می‌کرد؛ چنانکه از آثار ایشان مانند توحید و اعتقادات و... آشکار است، اما شیخ مفید استفاده از عقل و استدلال عقلی را نیز توصیه می‌کند چنان که می‌نویسد: معرفت خدای تعالی و انبیا علیهم‌السلام و هر امر غایبی اکتسابی است؛^{۱۳} یعنی با عقل باید اینها را شناخت.

سید مرتضی که عقل‌گرایی‌اش بیشتر از استادش شیخ مفید است، می‌نویسد: نخستین وظیفه انسان آن است که عقل خود را به کار اندازد و به وسیله آن، خدا را بشناسد.

این جریان عقلی - کلامی در زمان خواجه نصیر طوسی به جریان عقلی - فلسفی تحول پیدا کرد و خواجه و پیروانش کوشیدند مسائل کلامی را بر مبنای براهین فلسفی اثبات کنند؛ چنان که خواجه نصیر بسیاری از اوصاف الهی را بر اساس وجوب وجود اثبات می‌کند^{۱۴} و این جریان در ابتدا بر اساس فلسفه مشایی شکل گرفت اما بعد از صدر المتألهین و تفوق حکمت صدرایی بر فضای اندیشه محققان در اصول اعتقادی به ویژه در ایران کلام اسلامی در مبانی خودش بیشتر از حکمت صدرایی متأثر گشت و این جریان فکری همچنان ادامه دارد.^{۱۵}

۴. رهبران فکری شیعه:

کاروان شیعیان در زمان حضور امامان اهل بیت علیهم‌السلام با رهبری فکری، عملی و اخلاقی و ولایی آن بزرگواران حرکت می‌کرد و در زمان غیبت کبری در هر زمان مجتهدان در اصول و فروع این رهبری را بر عهده داشتند که از مهمترین آنها می‌توان از شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه طوسی، علامه حلی، صدر المتألهین، فیاض لاهیجی، فیض کاشانی، ملاعلی نوری، ملا عبدالله زوزی و شاگردان آنان تا علامه طباطبایی اسلام‌شناس بزرگ عصر ما یاد کرد.

خلاصه بحث:

۱. سلفیه و امامیه دو گروه فکری و سیاسی در عالم اسلام هستند که در بعضی از اصول اعتقادی مشترک و در بعضی مسائل اختلاف نظر دارند.

۲. این تحقیق در صدد تبیین مبانی فکری این دو گروه است.

۳. در این شماره سخن را به شناخت اجمالی سلفیه و امامیه محدود کرده‌ایم. امید است در شماره‌های

آتی مبانی معرفت شناختی و هستی شناختی و معنا شناختی آنان را در پیش روی اهل تحقیق نهاده تا سخن حق اشکار گردد.

پی نوشت ها:

۱. جوهری، صحاح، جزء ۳
۲. مجمع اللغة العربية، المعجم الوسيط، جزء اول.
۳. شقره، محمد ابراهیم، هی السلفیه، ص ۱۹- ۱۷
۴. المغراوی، محمد عبدالرحمان، المفسرون، ص ۱۱
۵. جابری، علی حسین، الفکر السلفی، ص ۱۷
۶. سلیم، عمر عبدالمنعم، دفاعاً عن السلفیه، ص ۲
۷. حلمی، مصطفی، قواعد منهج السلفی فی الفکر الاسلامی، ص ۱۷۸
۸. همان.
۹. حلمی، مصطفی، منهج علماء الحديث و السنة فی اصول الدین.
۱۰. بو طی، محمد سعید رمضان، ص ۲۶۱، گفتمی است که جناب بو طی در فروردین ۱۳۹۲ به دست سلفی های تکفیری مظلومانه کشته شد
۱۱. همان.
۱۲. همان، ص ۲۶۶
۱۳. سامبر اسلامبولی، تحریر العقل، ص ۱۷۹
۱۴. سامبر اسلامبولی، تحریر العقل، ص ۱۷۹
۱۵. همان، ص ۱۹۴- ۱۸۸
۱۶. کثیری سید محمد، السلفية بین اهل السنة و الامامیه، ص ۳۸ و ۳۹
۱۷. کثیری، السلفیه بین اهل السنة و الامامیه، ص ۲۳
۱۸. نک سوره احزاب، آیه ۶۰
۱۹. کثیری، سید محمد، السلفیه، ص ۲۸
۲۰. همان.
۲۱. شقره، محمد ابراهیم، صص ۱۷ و ۱۸



۲۲. شش کتاب حدیثی معروف اهل سنت (صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن نسائی، سنن ابی داود و سنن دارمی و سنن ابن ماجه).

۲۳. مغراوی، محمد عبدالرحمان، ص ۱۱

۲۴. همان، ص ۱۳

۲۵. پیامبر گرامی اسلام به عمار بن یاسر فرمودند: به دست «فَتْهُ بَاغِيَه»؛ گروهی طغیانگر کشته می شود.

۲۶. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» (احزاب: ۲۱)

۲۷. «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ...» (ممتحنه: ۴)

۲۸. آلوسی، جلاء العینین فی محاکمه احمدین، ص ۷۸

۲۹. صحیح مسلم، حدیث ۲۴۰۸

۳۰. ابن اثیر، اسد الغابه، صص ۳ و ۴

۳۱. انعام: ۸۲، «آنان که ایمان آوردند و ایمانشان را به ظلم نیالودند، در امنیت اند و اینان هدایت یافتگان اند.»

۳۲. آل عقده هشام بن عبدالقادر، ص ۳۳۶؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۱۸

۳۳. مجموعه فتاوی، ص ۳۴۶

۳۴. همان، ص ۳۴۷، مجموع فتاوی، ج ۳، ص ۴۰۶

۳۵. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)

۳۶. «إِنَّ عَلِيًّا وَ شَيْعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ» (کافی، ج ۱۵، ص ۶۹۵)

۳۷. آل عمران: ۱۸۵

۳۸. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۳، ص ۳۹۱

۳۹. همان، ص ۳۹۸

۴۰. همان، ص ۴۲۲

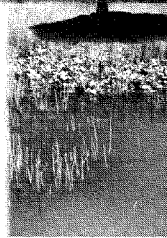
۴۱. حجرات: ۳

۴۲. زمر: ۹

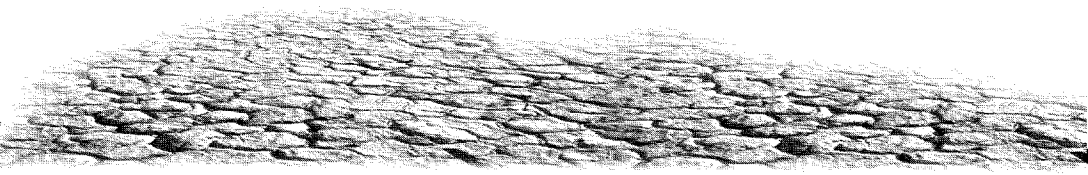
۴۳. نساء: ۹۵

۴۴. سوره حجرات.

۴۵. ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۸؛ ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۴

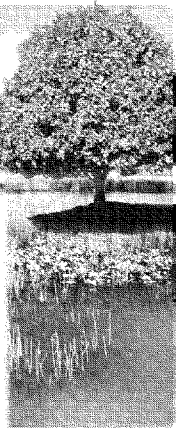


۴۶. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۴، ص ۳۴۶
۴۷. همان.
۴۸. فتح: ۱۸، «همانا خدا از مؤمنانی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی است».
۴۹. مرتضی عسگری، معالم المدرسین، ص ۱۳۰
۵۰. توبه: ۱۰۱، «برخی از اهل مدینه به نفاق خو گرفتند، تو آنها را نمی شناسی ولی ما آنها را می شناسیم».
۵۱. شوکانی، فتح القدير، ج ۱، ص ۹۲۲
۵۲. نساء: ۱۴۵
۵۳. ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۲۲، «هرکس صحابه پیامبر ﷺ بود از همه کسانی که صحابی نبودند برتر است».
۵۴. همان، ص ۷۶
۵۵. نک: عبدالقادر بغدادی، الفرق بین الفرق، صص ۳۰۴ - ۳۰۰؛ شهرستانی، ملل، صص ۴۴، ۱۰۴ و ۱۰۵
۵۶. مراد از «اصول»، مباحث مربوط به معرفت خدای تعالی و عدل و نبوت و وعد و وعید و سایر مسائل مربوط به شناخت اسلام در حوزه نظری است که در مقابل «فروع» قرار دارد که مسائل عملی و احکام فقهی است که اولی موضوع علم کلام و دومی موضوع علم فقه است. (نک: شهرستانی، ملل، ص ۵۴).
۵۷. شهرستانی، ملل، صص ۴۰ و ۴۱
۵۸. شهرستانی، ملل، صص ۱۱۸ و ۱۱۹
۵۹. طه: ۵
۶۰. ص، ۷۵
۶۱. شهرستانی، ملل، صص ۱۰۴ و ۱۰۵
۶۲. ابن حزم اندلسی، علم الکلام علی مذهب اهل السنة و الجماعة، ص ۷
۶۳. نک: ابن رجب حنبلی، طبقات الحنابلة، صص ۱۳۳ - ۱۱۱
۶۴. نک: مقدسی عبدالغنی، مقدمه احمد بن عطیه، ص ۱۳
۶۵. مقبول احمد، صلاح الدین، دعوة شیخ الاسلام ابن تیمیه، صص ۷۶ و ۷۷
۶۶. ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۴، ص ۳۴۶



۶۷. مقبول احمد، دعوة شيخ الاسلام ابن تيميه، صص ۷۶ و ۷۷
۶۸. ابن تيميه، مجموعه فتاوى، ج ۴، ص ۴۲۲
۶۹. ابن تيميه، مجموعه فتاوى، ج ۴، صص ۲۲ و ۲۳
۷۰. همان، ص ۲۶
۷۱. همان، ص ۸۱
۷۲. آل ابوظامى، احمد بن حجر، كتاب الشيخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۵
۷۳. العقاد، عباس محمود، الاسلام فى القرن العشرين، ص ۶۸
۷۴. آل ابوظامى، همان، ص ۱۴۷
۷۵. العثيمين، محمد بن صالح، شرح كشف الشبهات، صص ۶ و ۷
۷۶. زيد برادر عمر بن الخطاب بود که در غزوه یمامه در مقابل مسيلمه کذاب به شهادت رسید.
۷۷. نک: عقاد، عباس محمود، الاسلام فى القرن العشرين، ص ۷۱؛ آل ابوظامى، شيخ محمد بن عبدالوهاب، صص ۲۶ و ۲۷
۷۸. حماده، محمد، عبدالوهاب، ص ۱۲۲
۷۹. زینى دحلان، احمد، فتنة الوهابية، صص ۳ و ۴
۸۰. فرمانیان، مهدى، رساله دکتري، ص ۲۱
۸۱. امين، سيد محسن، كشف الارتباب، ص ۱۳
۸۲. همان، صص ۴ و ۵
۸۳. مصطفى حلمى، قواعد منهج السلفى، ص ۱۶۹
۸۴. مقبول احمد پيشين، ص ۶۶۰
۸۵. راغب اصفهانى، مفردات، ج ۱، ص ۸۷
۸۶. امت؛ راغب اصفهانى مى نويسد: «الأمّة كل جماعة بجمعهم أمر ما دين واحد او زمان واحد او مكان واحد...» هر مجموعه‌اى که امر واحدى مانند دين يا زمان يا مكان آنها را گرد آورد، امت ناميده مى شود. ج ۱، ص ۸۶
۸۷. طبرى، محمد بن جرير، دلائل الامامة، ص ۱۵
۸۸. طباطبايى، سيد محمد حسين، الميزان، ج ۱، صص ۲۷۲ و ۲۷۳ (چاپ جامعه مدرسین).
۸۹. قرشى، قاموس القرآن، ج ۴، ص ۹۵





۹۰. صفات: ۸۳
۹۱. مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۲۴
۹۲. بیته: ۷
۹۳. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۵۸۴؛ دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۵۶
۹۴. بحار، ج ۳۹، باب ۸۷؛ حکیم، سید محمدباقر پیشین، ص ۲۶۹
۹۵. شهرستانی، ملل، ص ۳۲
۹۶. همان.
۹۷. نک: شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، صص ۷۷۵ - ۷۵۱؛ مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۵۱۸
۹۸. حمدانیان از قبیله تغلب و جد ایشان حمدان بن حمدون و جملگی شیعه مذهب بودند... از سال ۲۹۲ تا ۳۶۷ در بلاد جزیره حکومت داشتند (الفخری، ترجمه، ج ۱، ص ۳۸۲)
۹۹. صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲
۱۰۰. مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۵۱۷
۱۰۱. همان، صص ۵۱۹ - ۵۱۷
۱۰۲. اراده خدا از دیدگاه فیلسوفان، متکلمان و محدثان از همین قلم، صص ۲۰ و ۲۱
۱۰۳. مفید، اوائل المقالات، ص ۶۱
۱۰۴. نک: علامه حلی، کشف المراد، صص ۳۰۱ - ۲۹۰
۱۰۵. تأمل در آثار کلامی ملاعلی نوری، ملا عبدالله زنوزی، جعفر سبحانی و جوادی آملی برای اثبات این مدعا کافی است.